

سوره «اعلی» (۸۷)

پیوند با سوره قبل

ابتدا سعی می‌کنیم حلقه ارتباطی این سوره را با سوره قبل (طارق) پیدا کنیم تا موقعیت آنرا به عنوان جزئی از کل و فصلی از یک کتاب بهتر درک نمائیم. در اینصورت مطالب آنرا نه به عنوان پیامی مستقل و منفک از سوره‌های مجاور، بلکه در ارتباط و انسجام با آنها تعقیب می‌نمائیم. ذیلاً به برخی وجوه مشترک میان دو سوره که تداوم و تناسب موضوعات را نشان می‌دهد اشاره می‌کنیم:

۱- خلقت - آشکارترین وجه اشتراک میان این دو سوره در موضوع خلقت نمودار است. در سوره طارق آفرینش انسان را از آبی جهنده که از میان عناصر سخت و نرم خارج می‌شود مطرح می‌سازد (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ)، و در سوره اعلی بصورت عمومی تر، مراحل متعددی همچون تسویه، تقدیر و هدایت (آگاهی هر عضو به نقش و عملکرد خود در مجموعه) را که در مورد کلیه مخلوقات صدق می‌کند مورد تأکید قرار می‌دهد: (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى). به این ترتیب نشان می‌دهد خداوندی که بطور اخص نطفه را از میان عناصر سخت و نرم «خارج» می‌کند همان آفریدگاری است که بطور اعم همه مخلوقات، از جمله گیاه مراتع را از زمین خارج می‌سازد: (وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى).

۲- رجعت و آخرت - موضوع رجعت عمومی پدیده‌ها، از جمله انسان، و طرح حیات برتر آخرت در هر دو سوره جنبه کلیدی دارد:

طارق (۸) انه علی رجعه لقا در... (۱۱) و السماء ذات الرجوع.
اعلی (۱۶ و ۱۷) کلاً بل تؤثرون الحیوه الدنیا والاخره خیر و ابقی

(۴ و ۶) والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی، سنقرنک فلاتنسی

در سوره طارق و عدة قرآنی رجعت انسان را قول فصلی می شمرد که در جدی و قطعی بودن آن شوخی راه ندارد (انه لقول فصل و ما هو بالهزل) و در سوره «اعلی» همین قول، یعنی بهتر و باقی تر بودن آخرت را نسبت به دنیا، از کتابهای پیشین (بجای قرآن) شاهد می آورد؛ همان نوشته های ابراهیم (ع) و موسی (ع):

(والاخرة خیر و ابقی، ان هذا لفی الصحف الاولى، صحف ابراهیم و موسی)

۳- اختیار انسان - همانطور که در شرح سوره طارق گفته شد، علیرغم ارائه آیات عظیمی در آسمان و زمین، از ذره نطفه تا ستاره آسمان، بر اختیار و آزادی انسانها در قبول این حقایق در انتهای سوره تأکید گردیده تا هر کس با «مهلتی» که در این «ابتلاء» دارد راهی «انتخاب» نماید و سرنوشت خویش را بدست خود رقم زند. بنابر این منکران اگرچه مستمراً کید و مکر می کنند، ولی پیامبر جز مهلت و مدارا راه دیگری در برابر آنها ندارد (فمهمل الکافرین امهلهم رویداً).

در سوره اعلی نیز تلویحاً همین رهنمود به چشم می خورد و مأموریت پیامبر در «تذکر» خلاصه می گردد؛ کسانی که بیم و خشیتی دارند و از عواقب اعمال خود می هراسند آنها می پذیرند (سیدکر من یخشی). اما اشقیاء، یعنی کسانی که محروم از ذکر و بیداری و عقل و فهم هستند از آن کناره گیری می کنند (و یتجنبها الاشقی). در مورد این دسته تنها به ذکر سرنوشت جهنمی آنها در آخرت اکتفا شده و هیچگونه دستوری به پیامبر برای تنبیه یا اجبار آنها بسوی ایمان نشده است.

محتوی و مضمون

اولین آیه این سوره، که مبنای نام گذاری آن نیز بوده است، به وضوح محور اصلی سوره را در راستای ارائه جلوه های «ربوبیت» نشان داده آثار آنها در خلق و تسویه و تقدیر و هدایت^۱ در آیات بعدی در سه مرحله توضیح می دهد:

۱- الذی خلق فسوی

۲- والذی قدر فهدی

۳- والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی.

۱. - منظور از «هدایت» در اینجا هدایت پیامبر و کتاب نیست، بلکه آگاه ساختن هر مخلوق به هدفی که برای آن خلق شده هدایت ویژه همان مخلوق (اعم از جماد و نبات و حیوان) است. طه (۵۰) قال ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی.

هریک از مراحل سه گانه فوق با موصول «الذی» به پروردگار متعادل (ربک الاعلیٰ) نسبت داده شده و هر سه مرحله با حرف «ف» (فاء تفریع) نتیجه گیری و سرانجامی را که فرع بر مقدمه آن است نشان می دهد.

- ۱- سرانجام و ماحصل فرایند خلق ← تسویه (حرکت بسوی کمال و نظم برتر)
- ۲- سرانجام و ماحصل فرایند تقدیر (اندازه گیری و نظم میان سلولها و عناصر) ← هدایت (آگاهی قوا و اعضاء به کاربرد خود)^۱
- ۳- سرانجام و ماحصل فرایند سرزدن گیاه از زمین ← خشک و تیره شدن آن (مرگ گیاه)

آنچه در مراحل فوق بدیهی و مسلم دیده می شود، جریان مستمر تغییر، تحول، تطور، تناوب، تبدل و تکامل می باشد که حکایت از تدبیر حکیمانه و نظارت عالمانه خالقی می کند خالقی که یک لحظه از مخلوق خود غافل نیست. وقتی دگرگونی و تحول کمال آفرین در پدیده ای حاکم بود، سه نتیجه اساسی گرفته می شود: ۱- توحید ۲- هدایت ۳- آخرت. که ذیلاً توضیح بیشتر داده می شود:

۱- توحید - همانطور که به کرات توضیح داده شده، مشرکین عرب (همچون مشرکین معاصر انبیاء سلف) منکر «الله» نبودند، بلکه به تصریح قرآن او را خالق خود و آسمانها و زمین و نازل کننده باران دانسته به صفت عزیز و علیم نیز می ستودند^۲، ولی خدا را خالقی می دانستند که پس از خلق، اداره امور مخلوق را به خدایانی (فرشتگان، جن ها، قدیسیں، سلاطین و...) واگذار نموده خود به تدبیر امور خدایان به عنوان «رب الارباب» اکتفا کرده است، در چنین بینشی که ارتباط مستقیم بنده با خدا محال شمرده می شود، مسئولیت و حساب و کتاب و در نتیجه «یوم الدین» منتفی گشته نقش خدا به مرحله آفرینش نخستین خلاصه می گردد. اما در قرآن بطور کلی و در این سوره بطور اخص، تأکید می گردد خلقت و حیات جریانی مستمر است که اگر لحظه ای به حال خود وا گذاشته شود نابود می گردد، روند متحول و متکامل خلق، تسویه، تقدیر و هدایت، دست مهربان پروردگاری را نشان می دهد که دائماً مخلوق خود را زیر چتر رحمت گرفته مستمراً «تدبیر» حکیمانه ای

۱. مفسر عالیقدر مرحوم طالقانی در تفسیر این آیات ۵ مرحله مختلف برای هدایت قائل شده است: ۱- هدایت طبیعی، ۲- هدایت غریزی، ۳- هدایت فطری، ۴- هدایت عقلی مستقل و مختار، ۵- هدایت وحی و نبوت

۲. لقمان ۲۵، زمر ۳۸ و زخرف ۹ [و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله (خلقهن العزيز العليم)] عنكبوت ۶۳ (و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا به الارض بعد موتها ليقولن الله) زخرف ۸۷ (و لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله)

اعمال می‌کند. این همان «ربوبیت» است که مشرکین با استمداد از «الهه و ارباب متفرق» عملاً منکر آن می‌شدند و امروز نیز گرچه شرک و بت پرستی به شکل و شیوه گذشته منسوخ شده ولی به نسبتی که خداپرستان در زندگی خود چشم طمع به دست دیگران دوخته از آنها بیم یا امید داشته باشند یا حرص و طمع و بخل و جبن را رویه خود کرده باشند، عملاً پای خدا را از زندگی خود خارج نموده همچون مشرکین گذشته با محدود ساختن خدا به آفرینش نخستین، «الهه و ارباب» متفرقی را به اشکال مختلف، از رئیس و رهبر و روحانی تا مراد و مرشد و سید^۱ و سلطان اتخاذ نموده‌اند. بنابر این شرک و توحید همواره و در همه زمانها و مکانها موضوعیت داشته بزرگترین بلای بشریت بشمار می‌آید. به نسبتی که انسان خدا را حاضر و ناظر و شاهد بر اعمال روزانه خود دانسته اراده او را در کلیه حرکات و سکناتش حاکم ببیند، به «توحید» نزدیک می‌شود. و گرنه به شرک تاریخی گرایش یافته است. آیات ابتدای این سوره در تبیین «ربوبیت» یعنی «توحید» و یکتائی خالق در ایجاد و تدبیر دائمی بیان شده است.

۲- هدایت - منظور از «هدایت» همانطور که در آیه سوم این سوره (والذی قدر فهدی)، همچنین آیه پنجاهم سوره «طه»، از زبان حضرت موسی خطاب به فرعون (که منکر «ربوبیت» خدا بود) آمده است (قال فمن ربکما یا موسی، قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی) مرحله نهائی خلق است که هر پدیده‌ای طی آن به منظوری که از خلقتش اراده شده آگاه می‌شود و به نقش خود در صحنه هستی اشعار پیدا می‌کند، همچنانکه تمامی موجودات عالم به راهی متناسب با کمال وجودی آنها و ساختمان فطری شان بطرق مختلف هدایت شده‌اند، انسان نیز مشمول چنین حکمی است و نمی‌تواند یله‌ورها به حال خود واگذار شود. هدایت انسان علاوه بر رهنمودهای طبیعی و غریزی و فطری، که موجودات دیگر نیز برخوردار از مراحل تکوینی آن هستند، شامل هدایت عقلی و کتابی (از طریق وحی و نبوت) نیز می‌باشد. بنابراین ارسال رسل و انزال کتب مرحله‌ای از خلق و تدبیر است که انسان، به عنوان کامل‌ترین خلق خدا، برای رسیدن به کمال به آن نیاز حیاتی دارد. و چنین است که در سوره اعلی پس از تبیین جلوه‌های ربوبیت در خلق و تسویه و تقدیر و هدایت، رشته سخن را به نبوت و نقش آن در آگاه ساختن انسانها به فلسفه وجودی خویش می‌کشاند. (... فذکران نفع الذکری، سیدکر من یخشی و یتجنبها الاشقی...)

و اینک پیامبر مخاطب این سوره، با تسبیح اسم پروردگارش، که همان منزّه شمردن و

۱. منظور از سید در اینجا همان رؤسا و بزرگان هستند که قرآن پیروی چشم و گوش بسته از آنها را محکوم کرده است: احزاب ۶۷ (ربینا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیل)

بی عیب و نقص دانستن سیستم و نظام اداره هستی با تدبیر پروردگار متعال است، خوانای حقایق و آگاه به آن می شود (سنقرئک فلاتنسی) و به استثنای نسیانی که به طبیعت خواب و خستگی و برخی اشتغالات ضروری روزمره عارض انسان می شود، همواره متذکر و بیدار و هشیار می ماند (سنقرئک فلاتنسی، الاماشاء الله انه يعلم الجهر و ما یخفی)

آنگاه وقتی خوانای آیات ربوبی شد (سنقرئک...) در مسیری قرار می گیرد که روز به روز مشکلات راسه‌تر از پیش پا برمی دارد و مصائب را آسان‌تر تحمل می کند. و شدائد را راحت‌تر پذیرا می گردد. گوئی وجودش مستمراً برای راحتی‌ها راحت‌تر می شود (و نیسرک لیسری^۱) و بسرعت بیشتری اوج می گیرد و «سبکبال» به منازل کمال نائل می شود.

اما کسی که به اوج قله رسیده و از افق بالا، از یک سو چشم اندازهای سبز و خرم فلاح و رستگاری را می بیند و از سوی دیگر و اماندگان در دره‌های دنیائی و حاملان کوله بارهای سنگین را، که به سختی به زمین زندگی چسبیده و باطراق در همان تنگ دره‌های دنیائی رضایت داده اند (أناقلتم الی الارض، أَرْضِیْتُم بِالْحَیْوَ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَةِ... ۹/۳۸) نمی تواند در همان قله تنهائی بی خیال از سرنوشت هموعان نیمه راه خود بماند و دغدغه و دلواپسی نداشته باشد، اینک اوج گیرنده سبکبال که از اصحاب اعراف (بلندیها و ارتفاعات^۲) شده به پائین نزول می کند تا دست خستگان بگیرد و کوله بارشان سبک کند و با یادآوری (ذکر) مناظر دلفریب ارتفاعات، انگیزه عبورشان از گردنه (عقبه = و ما ادْرِیک ما الْعَقْبَه^۳) بخشد و تشویق و تحریضشان نماید.

و اینک بهتر می فهمیم که چرا بعد از وعده‌های «سنقرئک... و نیسرک» که بستر ساخته شدن پیامبر و کمال بخشیدن به وجود مبارکش می باشد، فرمان: «فَذْکُرْ اَنْفَعْتَ الذِّکْرَ...» صادر می گردد^۴

۱. آسان شدن برای آسانیها (سبک بار و راحت شدن) تنها مختص پیامبر (ص) نیست، به تصریح قرآن هر مؤمنی (به نسبتی) که از مال خود عطا کند و تقوی پیشه‌سازد و نیکی‌ها را تصدیق نماید (بهمان نسبت) وجودش برای آسانی (هموار و مهیا) شده است و برعکس:

لیل (۷ و ۱۰) فَاَمَّا مِنْ اَعْطٰی وَ اتَّقٰی وَ صَدَقَ بِالْحَسَنٰی فَسَنَسِرُهُ لِّلْیَسْرِی... وَاَمَّا مَنْ بَخَلَ وَ اسْتَفْنٰی وَ کَذَبَ بِالْحَسَنٰی فَسَنَسِرُهُ لِّلْعُسْرِی

۲. سوره اعراف بر محور رسالت همان قله پیمایان که سبکبال به ارتفاعات رسیده اند، یعنی انبیاء، و نقش اشراف و امدادشان به و اماندگان راه می گردد

۳. سوره بلد (۹۰) آیات ۱۱ به بعد درباره گردنمای که انسان باید ببیند: فَلَاقْتَحِمِ الْعَقْبَهَ وَ مَا ادْرِیکَ مَا الْعَقْبَهَ فَکَ رَقِبَه...

۴. حرف ف (فاء تفریع) در «فَذْکُرْ» نشان می دهد که تذکر دادن به مردم فرع بر مراحل خوانا شدن و آسان شدن (سبکبالی) است

۳- آخرت - نتیجه ای که در همان اوائل سوره از خارج شدن گیاه از زمین و خشک شدن بعدی آن (والذی اخرج المرعى، فجعله غثاءً احوی) می گیرد عبرت انسان و فراموش نکردن آخرت است (سنقرئک فلاتنسی).

طبیعت، خود بزرگترین مدرسه ای است که اصول سه گانه توحید، هدایت و آخرت را آموزش می دهد، اکنون که خشک شدن و پوسیده گشتن گیاهان سبز و خرم، با رنگ و بو و طراوتی که دارند، زمستان سرد و خاموش و بهار حیات آفرینی را با جنب و جوش و حیات مجددی در صحنه طبیعت نشان می دهد، چه دلیل دارد برای نوع آدمی تجدید حیات و بعث و نشوری نباشد؟... و چنین است که در سوره اعلی پس از متوجه ساختن انسان به خشک شدن گیاهان و یادآوری واقعیت گریزناپذیر مرگ (...فجعله غثاءً احوی، سنقرئک فلاتنسی)، اندیشه او را از عالم گیاهان متوجه عالم خودش می کند و دلبستگی و گزیدن دنیا را نسبت به آخرت که بهتر و پایدارتر است تویخ می نماید:

بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الاخرة خیر و ابقی.

این پیام، نه سخنی مختص قرآن، که سخنی ریشه دار در اعماق تاریخ است، از همان زمان که «امت» پایه گذاری شد، امام آن ابراهیم (ع) در صحیفه خود به این حقیقت تأکید کرد و زمانی که «امت» گسترش یافت و بنی اسرائیل رسالت توحیدی را بردوش گرفت، در صحیفه موسی (ع) بر این کلام تصریح شد (ان هذا لفی الصحف الاولى صحف ابراهیم و موسی). حال که در آغاز و متن این جریان توحیدی موضوع آخرت جزء لاینفک ایمان و سومین رأس مثلث آن بوده است، در اوج کمال عقلی و رشد و شکوفائی اندیشه انسانی (دوره اسلام) نیز به طریق اولی، لزوم پذیرش و جدی گرفتن آن بیشتر احساس می شود.

راه توحید (تسبیح و تذکر ربوبیت)

در مطلع سوره فرمان «تسبیح اسم رب اعلی»، خطاب به پیامبر برگزیده، او را آماده خواناشدن (سنقرئک) و روان گشتن در مسیر راحتی (و نیسرک للیسری) می نماید، تا جائی که بار سنگین تذکر و ابلاغ رسالت های الهی را بدوش می گیرد (فذکر ان نفعت الذکری)، اما همانطور که گفته شد این راه اختصاص به پیامبر ندارد، پیروان آن پویای حق نیز در پیروی از این راهنما، به نسبتی که متذکر معنای «رب» بوده و یاد او را در ذهن زنده نگه دارند، در این مسیر گام بر می دارند. و به همین دلیل نیز در نیمه دوم سوره که از مقام نبوت به موقعیت مردم تغییر خطاب می دهد، بار دیگر «اسم رب» را مطرح می سازد و راه رستگاری را نشان می هد:

قد افلح من تزکی، و ذکر اسم ربہ فصلی

منظور از «اسم رب» لفظ و لغت آن نیست، اسماء نیکوی الهی، همانند نامہائی کہ بر انسانها و اشیاء و موضوعات می گذاریم خالی از مسمی و بیگانه با آن نیستند^۱، اسماء الهی وجہ او و جلوہ های ذاتش بشمار می روند. وقتی نام «رب» را می بریم آثار و آیات ربوبیتش را در وجود خود و جهان هستی باید بخاطر بیاوریم، وگرنہ ذکر تسبیح وار الفاظ و اوراد، اگر خالی از توجہ و تذکر باشد، نتیجہ ای نمی بخشد.

در دو آیہ فوق، دو مرحلہ را کہ منتج بہ محصول یا بہ مرحلہ سوم می شود ذکر می نماید کہ ذیلًا توضیح می دہیم:

۱- تزکیہ (قد افلح من تزکی) - معنای واقعی تزکیہ پاک کردن و زدودن موانع رشد و نمو است.

دانہ ای کہ با خاکِ بیش از حد پوشانندہ شدہ باشد، جوانہ اش توانائی عبور از لایہ های متراکم خاک و سربر آوردن از آنرا از دست می دہد و استعدادش ضایع و فاسد می گردد. انسان نیز با لایہ های رسوبات گناہ و چسبیدن بہ دنیا، گرفتار حجابهای متعددی می گردد کہ رشد و نمو او را مانع می گردد. از جملہ این موانع، یکی وابستگی و تعلق بہ مال و منال دنیا است کہ او را بہ زمین می چسباند، دیگر وابستگی های بہ جاہ و مقام و خانوادہ و غیرہ. «تزکیہ»، زدودن این رسوبات و قشرها و موانع رشد و «نمو» است، انسانی کہ از مال خود انفاق می کند و «زکوٰۃ» می دہد، در واقع خودش را از وابستگی بہ مال آزاد نمودہ و مانع رشد خود را حذف کردہ است. اگر انسان بہ چنین مرحلہ ای از شناخت و آگاهی برسد، «زکوٰۃ» را نہ بہ عنوان تحمیل دینی یا مالیات اجباری دولت اسلام، کہ بہ عنوان وسیلہ رشد خود تلقی خواہد کرد و اصلاً کار می کند کہ زکوٰۃ دہد تا رشد کند (والذین ہم للزکوٰۃ فاعلون = کسانی کہ برای زکوٰۃ کار می کنند ۲۳/۴)

پس اولین مرحلہ رستگاری (فلاح)، همچون فلاح (کشاورز) کہ زمین را می شکافد و با شخم زدن و کنارزدن لایہ های متراکم خاک امکان نفس کشیدن و جذب نور و آب و هوا را برای دانہ فراہم می سازد، پاکسازی از پردہ های پلیدی و کنارزدن موانع رشد است. در این صورت نفس آدمی همچون گیاہ، زمین (مادیات) را «می شکافد» و جوانہ می زند و در فضای معنویات شکوفا می گردد: قد افلح من تزکی.

۲- ذکر (و ذکر اسم ربہ...) ہمین کہ تزکیہ بعمل آمد و رسوبات زدودہ شد و پردہ ها و

۱. آنچنان کہ بہ اصطلاح عامیانہ ہر کوری را عین علی و ہر کچلی را زلف علی می نامند.

حجابهای موانع کنار رفت، چشم انسان جمال دلربای حق را می بیند و گرمای انوار ربوبی را به جان احساس می نماید. در این حالت از نسیان نام «رب» به بیداری و آگاهی (ذکر) رسیده جلوه های ربوبیت او را در صحنه هستی به چشم یقین می بیند و با تمام وجود درک می کند: (و ذکر اسم ربه...). بدینسان پس از عبور از وادی «تزکیه»، بنده پاک شده ای که دغدغه و دلشوره ای نسبت به مقام ربوبی و سرنوشت خویش داشته باشد به زودی پذیرای ذکر می گردد (سیذگر من یخشی) و کسی که محروم از این مقام و موقعیت باشد از آن شاخه خالی می کند و کناره گیری می نماید (و یتجنبها الاشقی). همان کسی که بنا به قانون علت و معلولی و به طبیعت مکتسبات خویش به آتش درمی آید (الذی یصلی النار الکبری، ثم لایموت فیها و لایحیی)

۳- صلوة (و ذکر اسم ربه فصلی) معنای جامع «صلوة» توجه و انعطاف و عنایت به چیزی است و برحسب مورد و موضوع تفاوت می کند. صلوة انسان توجه به خدا و دعا و عبادت او است، صلوة فرشتگان برای انسان، استغفار برای آدمی و صلوة خدا نسبت به بنده، عنایت و رحمت ویژه اوست.

اگر نماز «صلوة» نامیده شده، نه به این معنا است که «صلوة» در شکل ویژه نماز با رکعات معین آن خلاصه می شود، بلکه این مفهوم همچون مفاهیم، رکوع، سجود، قنوت، و... مصداق و قالبی برای ارائه و انجام آن است. بنابراین به نظر می رسد در آیه «و ذکر اسم ربه فصلی»، معنای «فصلی» اعم از نماز باشد و هرگونه توجه به خدا و ارتباط با او را در شکل دعا و ذکر و عبادت و عنایت ذهنی دربر بگیرد. به این ترتیب انسان پس از تزکیه نفس و ذکر نام پروردگار بلند مرتبه خویش، به مقام صلوة می رسد (فصلی).

البته لازم به یادآوری است که صلوة مرحله سوم نسبت به دو مرحله قبل نیست، همین که تزکیه و تذکر به عمل آمد خود بخود صلوة حاصل شده است. این مطلب را از حرف «ف» (فاء تفریع نیز که برابتدای کلمه «صلی» آمده بخوبی می توان فهمید: و ذکر اسم ربه فصلی.

به این ترتیب سوره اعلی مراتب و مقامات سه گانه «تسبیح» و منزلگاههای وقوف بر آنرا که از تزکیه و تذکر می گذرد و به صلوة می رسد نشان می دهد. بی جهت نیست که پیامبر برگزیده خدا پس از نزول آیه «سبح اسم ربک الاعلی» فرمان داد تا ذکر «سبحان ربی الاعلی و بحمده» را مسلمانان در سجود تکرار کنند و شاگرد نخست این مکتب که پیامهای آنرا به گوش جان جذب کرده بود این سوره را در اغلب نمازهای واجبش قرائت می کرد.

نام های الهی - در این سوره یک بار نام جلاله «الله» و دوبار نام رب (سبح اسم ربک

الاعلیٰ - و ذکر اسم ربہ فصلی) تکرار شدہ است کہ تکیہ سورہ را روی موضوع «ربوبیت»
نشان می دهد.